

اشاره:

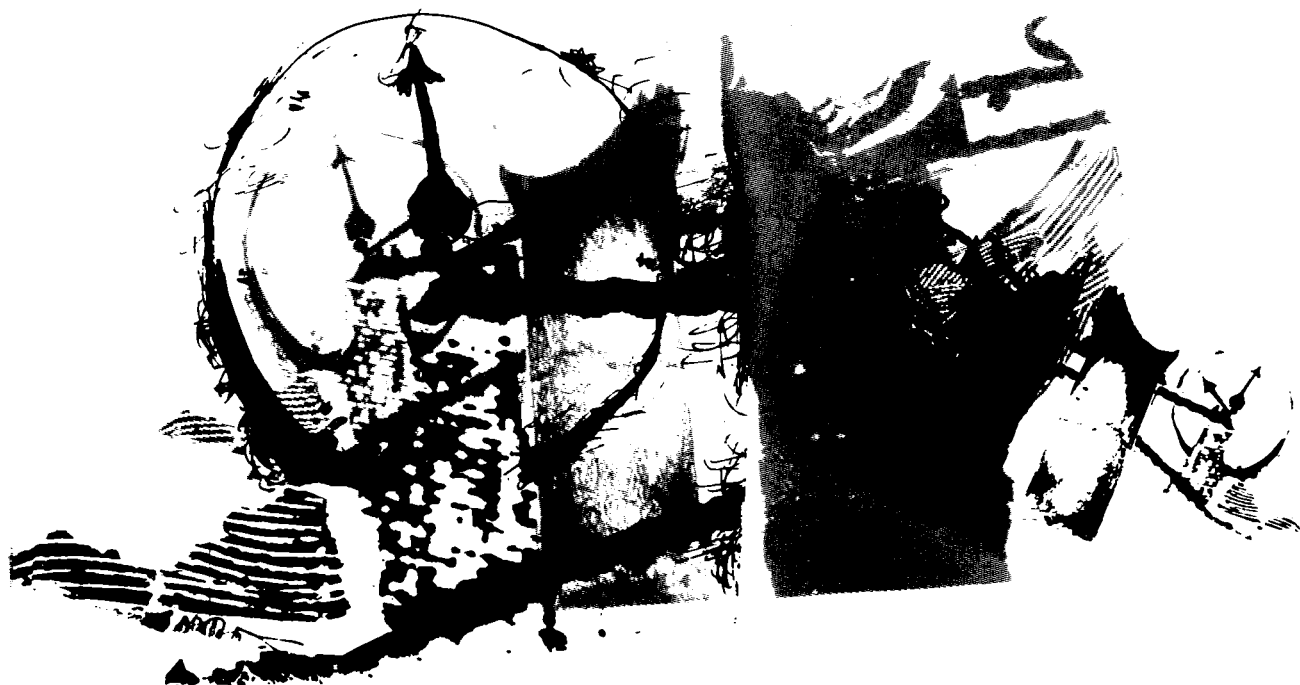
آن ماری شیمل در سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۱) در شهر «ارفورت» به دنیا آمد. در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) در برلین در رشته دکترای فلسفه (شرق‌شناسی) و در سال ۱۹۵۱ (۱۳۳۰) در ماربورگ (در رشته تاریخ ادیان) به اخذ دکترای نائل شد. از سال ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ (۱۳۳۳ تا ۱۳۳۸) در دانشگاه اسلامی الهیات آنکارا به تدریس تاریخ ادیان مشغول بود. آن ماری شیمل در سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) در بن یک کرسی استادی دریافت کرد و در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۹) نخستین کرسی تدریس خود در زمینه فرهنگ هندی - اسلامی را در دانشگاه هاروارد کمبریج کسب نمود. او در دانشگاهها و مؤسسات علمی بسیار، از جمله مؤسسه مطالعات اسلامی در لندن به تدریس پرداخته است.

■ آیا مجاز است که از «اسلام» سخن بگوییم و بدین ترتیب یک نظام بسته را به عنوان پیش فرض در نظر بگیریم؟

● اسلام، در خلال قرن‌ها، در میان اقوام زیادی گسترش یافته است، به طوری که اگر مقدار زیادی

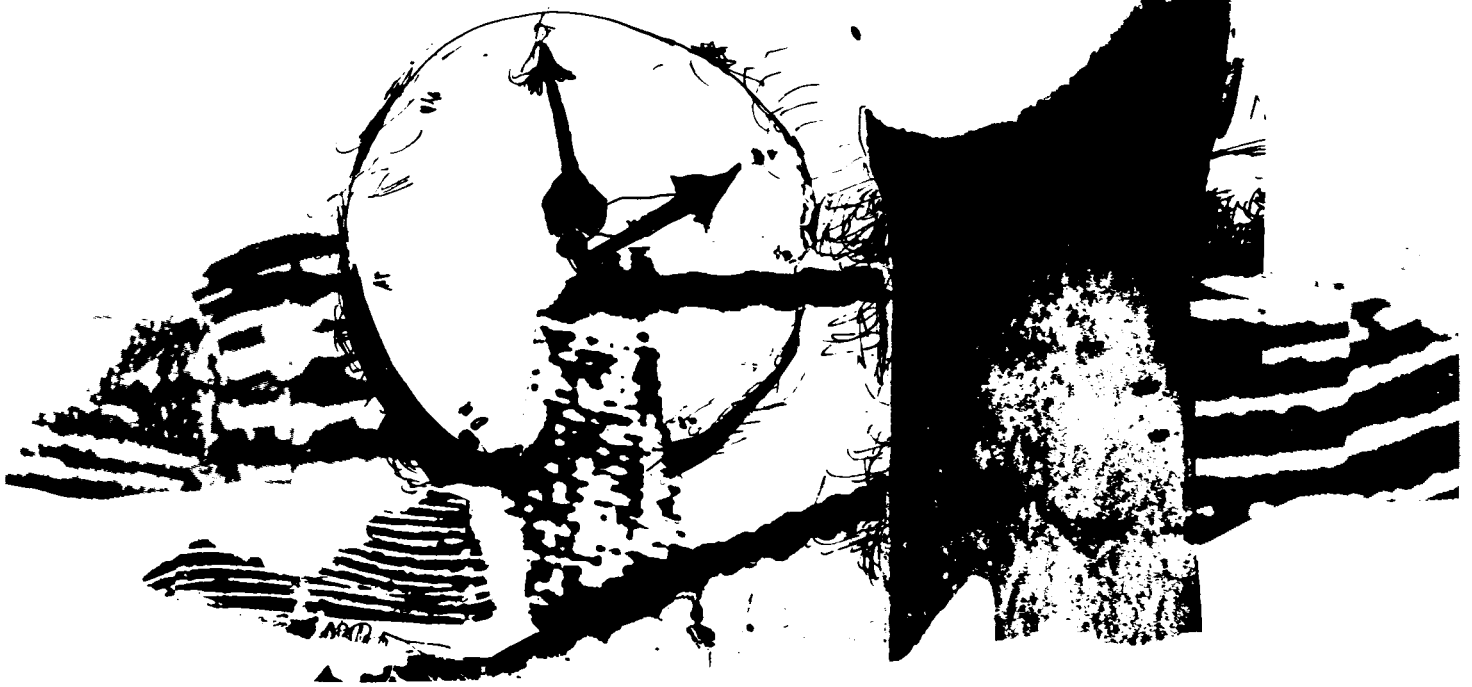
شاخه های محلی به وجود نمی آمد، جای تعجب داشت. علاوه بر این تك تك مدارس مذهبی تفاسیر گوناگونی از قرآن دارند. از سویی يك «تعصب» بسیار شدید وجود دارد، در حالی که از سوی دیگر، عرفانی یافت می شود که به نوبه خود به اشکال مختلفی بیان می شود. با این دیدگاه، در واقع دشوار است که در اسلام ساختار واحدی را تشخیص دهیم. با این حال اگر به اصل اساسی این دین یعنی توحید و (نبوت) حضرت محمد (ص) به عنوان آخرین پیامبر و خاتم الانبیاء، استناد کنیم تنها يك اسلام وجود دارد.

هرکس که به عقیده خود اعتراف کند و به طور علنی بگوید: «من شهادت می دهم که خدایی به جز پروردگار وجود ندارد و محمد (ص) فرستاده او است.»، مسلمان است. در این باور، حداقل درخواست اسلام نهفته است. دیگر ستونهای پنج ستون این دین، نمازهای پنجگانه روزانه، زکات، روزه در ماه رمضان و حداقل يك بار برای انجام حج کامل به مکه رفتن است که همه این وظایف در مورد هر دو جنس زن و مرد صدق می کنند. اما از آنجا که اسلام با تعصب تصریح شده از سوی اقتدار عقیدتی



اسلام و دنیای مدرن

□ گفتگو با آن ماری شیمل



شدیدی بوده است. عناوینی از جمله انقلاب فرانسه و سکولاریسم (غیرمذهبی بودن) وجود داشته است. آیا چنین بحرانهایی پیش روی اسلام نیز بوده است؟

● پرسش دشواری است. تا زمانی که برای يك فرد مسلمان قدرت حاکمه خداوند وجود داشته، کلام و اراده او، مانند آنچه در اسلام است، تعیین کننده حرکت اشیاء باشد، ایدآلهایی مانند انقلاب فرانسه که ذهن بشر آنها را ایجاد کرده است، به سختی قابل اجرا خواهد بود. «لرد کرومر» متجاوز از صد سال پیش گفت: «اسلام اصلاح شده، دیگر اسلام نیست.» من تا این حد پیش نمی روم، منظور من این است که مسلمانان باید به این فکر باشند که همه چیز را مانند آنچه از دوران پیامبر نقل شده است، تقلید نکنند، بلکه طرحی را مورد تبعیت قرار دهند که «فضل الرحمان» - عالم پاکستانی - آن را «Living Sunna» (سنت پویا - م) نامیده است. از این اصطلاح، چنین استفاد می شود که می بینیم جامعه در زمان پیامبر و اندکی پس از آن، کلام و تمثیلهای ایشان را چگونه درک می کرده است، به طوری که فردی مؤمن برای زمانه خود تفسیر مناسبی بیابد.

من در این مورد امکان توسعه اسلام را می بینم. اغلب اوقات به نحو جالبی این جمله را از دانشجویان ترك خود در آنکارا می شنیدم: «ما در اسلام به يك مارتین لوتر احتیاج داریم.» چنین آرزویی ممکن است تقریباً به صورت يك رؤیا باقی بماند، زیرا اسلام دستگاهی آموزشی مانند آنچه باب در اختیار دارد، نمی شناسد. به این ترتیب من قادر نیستم قضاوت کنم که آیا این امر می تواند به نوعی «اصلاح» منجر شود یا خیر.

به مفهوم مسیحی آن بیگانه است، همین کفایت می کند که این مقررات را به عنوان مقررات واجب بپذیریم. يك مسلمان هرگز اجازه ندارد اقتدار الزامی قرآن را مورد شك و شبهه قرار دهد. همانطور که مسیحیت معتقد است کلام خداوند در (وجود) عیسی مسیح به گوشت مبدل و «مجسم» شده است، فرد مسلمان هم معتقد است کلام خاص خداوند در قرآن به صورت کتاب درآمده و به اصطلاح «مکتوب شده است.»، جزمیتی که اجازه می دهد هر مسلمانی به مفهوم کلاسیک کلمه به يك «بنیادگرا» تبدیل شود. این بدان معناست که او به شدت به وحی کلامی معتقد است. هر کلام قرآن منشأ الهی دارد.

■ برای اساس آیا بهتر است که از به کار بردن واژه جاری بر افواء یعنی «بنیادگرایی» صرفنظر کنیم؟

● در حقیقت، به نظر من واژه «بنیادگرایی»، به وضوح به صورت شوم و ناخوشایندی انتخاب شده است. در مورد «بنیادگرایی» باید گفت: ظاهراً موضوع بر سر يك پدیده روز است. در دنیایی که همواره جنبه های ضد مذهبی قدرتمندتری به خود می گیرد، مؤمنین به یقین رسیده، می کوشند دین خود را به طرز مؤثری در معرض نمایش گذارند. معضلات اجتماعی نیز به يك تندروی جدید مذهبی می انجامد. اما ادیان براساس فطرت حقیقی خود به هیچ روی، آنچنان که به علت فعالیت های طرفداران ناشکیبای آنها - که ما آنان را «بنیادگرا» می نامیم - به نظر می رسد، فاقد احساس مدارا و انعطاف نیستند.

■ مسیحیت در طول قرنها دستخوش بحرانهای

■ گاه و بیگاه این نظریه ابراز می شود که اصلاح یا بازسازی اسلام از سوی آمریکا و اروپا می تواند آغاز برای این امر باشد.

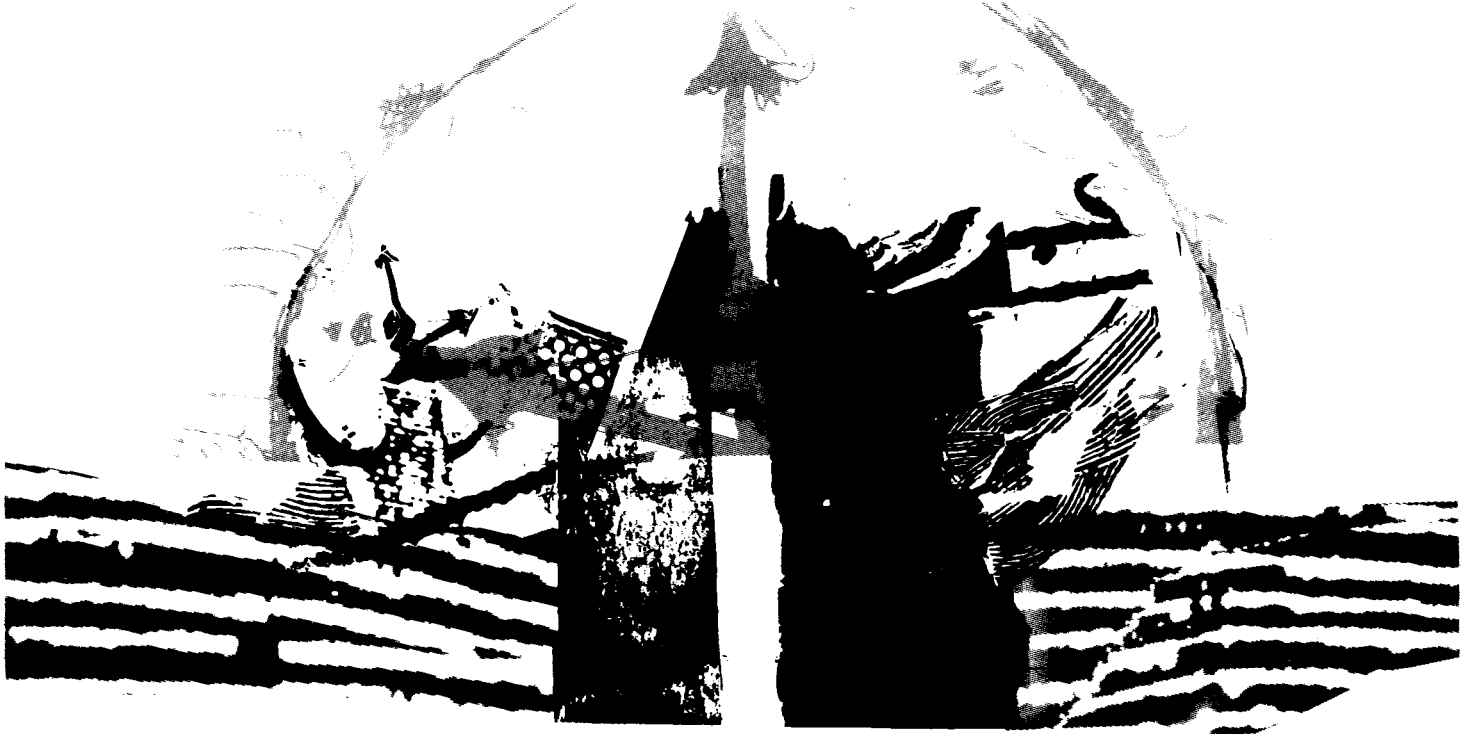
● در این مورد که دنیای اسلام این را بپذیرد، شك دارم.

■ به نظر شما رابطه تنگاتنگ میان دین و سیاست در اسلام چگونه است؟ چنانچه «ایده آل های تبیین شده از سوی فکر انسان» به محتوای فکری اسلام تعلق نداشته باشد و هدف گیریهای سیاسی به گونه دیگر باشد چه می شود؟

● همواره گفته اند که در اسلام، دین و دولت یعنی مذهب و دولت دو روی يك سکه هستند. پس از هجرت پیامبر از مکه به مدینه در سال ۶۲۲، وی می کوشید براساس وحی های نازل شده بر خود، نظام دولتی را پایه ریزی نماید که بعدها به سرعت گسترش یافت.

البته تعدادی از مسلمانان بر این باورند که اسلام کاری به تشکیل دولت ندارد. به نظر ایشان، «اسلام ناب»- یعنی همان اسلامی که پیامبر در دوران استقرار خود در مکه و همچنین بعدها مبلغ آن بود- فقط و فقط بر رابطه میان انسان و خدا استوار است و در نهایت،

هدف آن، ارشاد انسانهای بیشتری به سوی نجات است. اما در مقابل این ادعا می توان گفت: بهترین شکل نجات، در جامعه مؤمنین می تواند تحقق یابد. البته این موضوع که این جامعه چگونه شکل می گیرد، در قانون تصریح نشده است. ما نباید فراموش کنیم بسیاری از جنبشهایی را که با اسلام مرتبط می دانیم، از لحاظ سیاست و قدرت به مراتب قویتر هستند تا از لحاظ مذهبی. ما باید یاد بگیریم که میان فن سخنگویی و



واقعیت تفاوت قائل شویم.

■ آیا يك دولت تأسیس شده از سوی اسلام در اصل مایل است و قادر خواهد بود که امنیت چندجانبه براساس الگوی غرب یعنی دموکراتیک را بپذیرد؟

● مایلیم به این پرسش پاسخ مثبت بدهم. مسلمانان زیادی دموکراسی را امری بدیهی تلقی می کنند. در قرآن نیز از «شورا» به معنای «مجمع مشورتی» سخن به میان رفته است. آیه مربوطه در قرآن به طریق معمول، اساس هرگونه بحثی راجع به موضوع اسلام و دموکراسی را تشکیل می دهد.

■ و قرآن در مورد جایگاه غیرمسلمان در يك نظام دولتی یا جامعه اسلام چه می گوید؟

● در مورد این امر در قرآن و حقوق اسلامی توضیح داده شده است. از یهودیان و مسیحیان به عنوان «افراد تحت حمایت» نام برده شده است، زیرا آنان «اهل کتاب»- یعنی صاحب يك کتاب وحی شده- هستند. پارسها هندوها و بودائیها نیز بعدها مشمول چنین حکمی شدند. پیروان این جوامع مذهبی موظفند، مالیات مخصوصی بپردازند (جزیه. م)، اما انجام خدمت نظام وظیفه برای آنان اجباری نیست و مجازند که با احکام قضایی خود اداره شوند.

با این حال جای پرسش است که آیا چنین نظامی با يك دموکراسی به مفهوم غربی مطابقت دارند یا خیر؟ این

يك معطل دامنه دار است. اما آزادی غیرمسلمانان در هر صورت تضمین می شود. من همواره این موضوع را به عنوان نمونه به یاد آورده ام که در سال ۱۴۹۲ (۸۷۱) پس از Reconquista (مبارزات مسیحیان اسپانیا علیه حکام عربی از قرن هشتم تا پانزدهم) در اسپانیا، بخش عظیمی از یهودیان به قلمرو عثمانی مهاجرت کردند، زیرا در آنجا به آنان این امکان داده می شد که بدون مزاحمت به مشاغل خود بپردازند. آنان به عنوان «اهل کتاب» که تورات را به عنوان يك مکتوب وحی شده در اختیار داشتند، پذیرفته شدند.

■ اما هنوز نمی توان يك نوع فرمان مدارا، به مفهوم پذیرش تساوی حقوق کامل سایر مجامع دینی را با این امر مرتبط دانست.

● خیر، اگر شریعت، یعنی قانون خداوند را به معنای سرسختانه آن پیگیری نمایم، نمی توان چنین انتظاری داشت. البته این امر در آزادی تصریح شده در قانون اساسی برای این عده تغییری ایجاد نمی کند، همچنین در حقوق افراد برای پرداختن به مشاغل مورد نظر خود خدشه ای وارد نمی سازد. البته استثنایی مبنی بر اینکه فقط مسلمان می تواند حاکم دولت باشد، وجود دارد.

■ در دنیای غرب بخش عمده انتقادی که می شود، بویژه، شامل نقش نازلی است که این دین برای زن قائل است.

● بسیاری از قضاوت‌های نادرست بر این مبنا قرار دارند که انسان اغلب فقط به صورت ناقص اطلاعات حاصل می‌کند یا کاملاً در بی‌خبری به سر می‌برد. حتی در قرون وسطی هم تعدادی شاهزاده خانم حاکم و مستقل وجود داشته است. در اسلام هندی این امر از قرن سیزدهم تا قرن نوزدهم مصداق دارد. قرار گرفتن يك زن در مقام ریاست دولت، حتی اگر به طور منظم تفسیرهای دقیقتری نیز از قواعد صورت گیرد، به هیچ وجه مغایر با قوانین اسلامی نیست. فقط خلیفه، یعنی رهبر مردم در عبادت و جنگ نمی‌تواند يك زن باشد. نقش سیاسی زن به نوعی مقام اداری محدود می‌شود.

در اینجا نیز بی‌شک مسئله تفسیر فرامین قرآن پیش می‌آید. زنان براساس احکام قرآن، حتی در قرن هفدهم از این حق برخوردار بودند که دارای را که وارد زندگی زناشویی خود می‌کنند و مالی را که در خلال زندگی زناشویی به دست می‌آورند، به میل خود خرج نمایند. شوهر در این مورد هیچ حق تصرفی ندارد. از اینجا معلوم می‌شود که اسلام در زمانی که زن در اروپا هنوز تا حد زیادی به شوهر وابسته بود، تا چه حد پیشرفته بوده است. ممکن است حفظ حرمت والدین به شکل قدیمی نشان دادن احترام نسبت به سالخورده‌گان، به طور کلی، امروزه، برای ما کهنه و حتی منسوخ به نظر رسد، اما این امور بخشهای مهمی از يك فرهنگ بزرگ هستند. اگر آگاه باشیم که مادر چه نقش بزرگی را به عهده می‌گیرد، داوری ارزشی در زمینه جایگاه زن در اسلام قابل ملاحظه خواهد بود. بی‌شک یکی از دلایل تغییر مذهب زنان غربی نیز همین است. آنان در حسرت دنیایی هستند که در نظرشان روش‌تر بیاید.

■ اما بدون در نظر گرفتن سنت‌های بشردوستانه موجود، بسیاری از کشورهای اسلامی متمایل به خودمختاری و استبداد شناخته می‌شوند.

● در برخی از کشورها میراث باقی مانده از دوران استعمار تأثیرگذار است. نرفتهای ضد غربی، نظیر آنچه در آفریقای شمالی شاهد آن هستیم. نمونه‌ای بارز در این زمینه هستند.

ما در غرب توانایی اندکی برای بازسازی و تحلیل تاریخ داریم. تقریباً هرگز از خود نپرسیده‌ایم تلاش‌های قدرتهای استعماری تصویر غرب را در نزد مسلمانان

چگونه شکل داده‌اند که منجر به جستجو برای یافتن هویت خاص خود مسلمانان شده است؟

■ آیا میان سکولاریسم (غیرمذهبی بودن) در غرب و تشدید تمایلات تندروانه در اسلام ارتباطی مستقیم می‌بینید؟

● بی‌شک. وقتی من خودم را جای يك زن با تحصیلات متوسطه در مصر یا پاکستان می‌گذارم و با همه آنچه به ما به عنوان «فرهنگ» اواخر قرن بیستم ارائه می‌شود، به مقابله برمی‌خیزم، چنان شوکه می‌شوم که آرزو می‌کنم به ریشه‌های دین خود رجعت کنم. حتی برای يك مسلمان حد متوسط هم ممکن نیست که برای خود يك حیات بدون خدا را تصور نماید. درست به این دلیل که برای ما در غرب، مظاهر ایمان به خدا از مدتها پیش از میان رفته است، البته، ما هنوز نتوانسته‌ایم اسلام را به همان اندازه که شایسته آن است، جدی بگیریم.

■ آیا قصد دارید با این گفته به «قضیه رشدی» اشاره کنید؟

● این قضیه هم به این موضوع ربط دارد. من تأثیر «آیات شیطانی» را بر مسلمانان معتقد دیده‌ام. قلب میلیون‌ها مسلمان جریحه دار شده است. حتی اسلام شناسان هم اغلب فراموش می‌کنند که توهین به يك پیامبر جنایتی شایسته مجازات و حتی شایسته مرگ است و این امر نه فقط در مورد پیامبر اسلام، بلکه در مورد ابراهیم، موسی و عیسی نیز صدق می‌کند. به نظر من نویسنده‌ای که آگاهانه و به آن صورت به پیامبر توهین می‌کند، به يك هتک حرمت دینی دست زده است. در این مورد پرسشی برای من مطرح است. آیا يك انسان حق دارد، احساسات مذهبی میلیون‌ها فرد مؤمن را به این صورت مورد اهانت قرار دهد؟

■ آیا معقول نبود، پیش از هر چیزی، در تدریسها، موضوع تأثیر اسلام بر اروپا مدنظر قرار می‌گرفت، یعنی این پیشینه مهم تاریخی یادآوری می‌شد؟

● این يك تکلیف بسیار مهم و اساسی است. البته در حالی که دانش آموزان آلمانی حتی چیز زیادی در مورد گوته نمی‌دانند، طبیعتاً نزدیک ساختن آنان به فرهنگ اسلامی، بسیار دشوارتر خواهد بود.

البته حضور آن همه دانش آموز ترك در میان دانش آموزان آلمان می‌تواند به غلبه بر بسیاری از

طغیانها کمک کند. باید ادراک مردم گسترش یابد به حدی که تصور آنها از اسلام تا حد (مشاهده) تصویری روی جعبه قهوه و یا شکلات تنزل نکند.

■ ظاهر قضا یا نشان می دهد که ادبیات رایج مانند آثار گرهارد کنتسل مان، پیتر شولاتور و سایرین، بیشتر موجب اغتشاش ذهن خواننده غربی شده است.

● در حقیقت این نوع ادبیات فقط تا حدودی روشنگر است. از بزرگترین اشتباهات این است که اسلام را تقریباً به طور انحصاری به فرهنگ عربی و تا حدودی هم ایرانی و همچنین به سیاست محدود کنیم. افراد بسیار اندکی از این امر آگاهند که تعداد مسلمانان در قاره تحتانی، هند و پاکستان یا در اندونزی به مراتب بیشتر از مسلمانان عرب است.

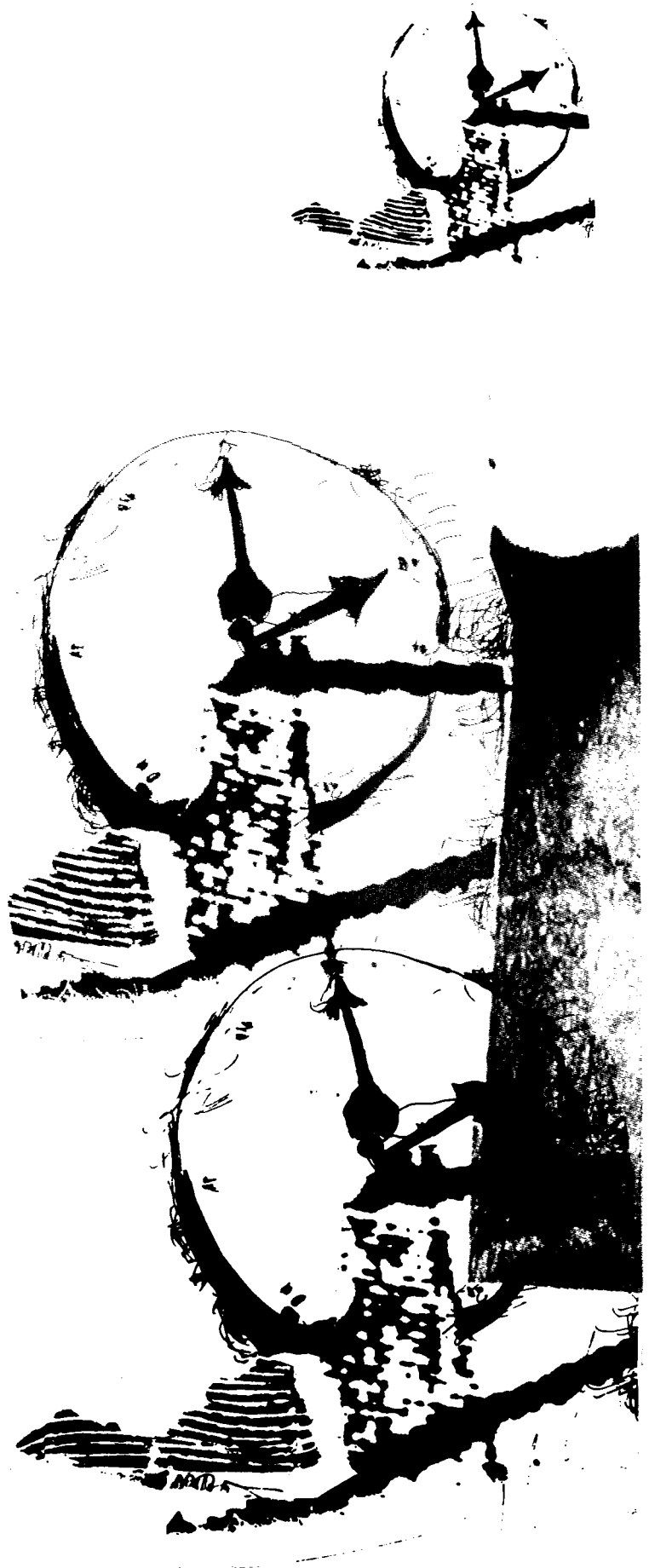
■ «آلبرت هورانی» - غرب شناس که در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) درگذشت - معتقد بود: «امروزه هیچکس قادر نیست چیز مهمی در مورد جهان اسلام بنویسد، بدون این که احساس خاصی ناشی از رابطه ای زنده با کسانی که در موردشان می نویسد در وجود خود داشته باشد.» آیا به نظر شما نویسندگان اروپایی فاقد این احساس هستند؟

● من با هورانی موافق هستم، اما مایلم گفته اش را در مورد هر فرهنگی تعمیم دهم. انسان نمی تواند یک فرهنگ بیگانه را بدون مشارکت شخصی در آن مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. چشم عشق همیشه بهتر از چشم کاملاً عینی علم می بیند. اما من معتقدم که: بویژه در میان دانش پژوهان جوانتر، چنین تمایلی به موضوع خاص مورد تحقیق وجود دارد، زیرا مستشرقین امروزی بر خلاف نسل معلمین ما، شرق را فقط از دیدگاه خاص خود می شناسند. به نظر من مهم این است که زنان در زمینه های تحقیقی نقش مهمتری را ایفا کنند، آنها می توانند به خانه های مختلفی سر بزنند، با زنها گفت و گو کنند و تصویری را که از اسلام به عنوان دین تکیه بر مرد و استیلای او وجود دارد، اندکی تصحیح نمایند.

■ آیا امکانات عینی برای مباحثه میان مسیحی -

مسلمان را پیش رو می بینید؟

● بله. البته، آنچه تاکنون انجام گرفته، محدود به بحث در مورد اصول نظری ادیان بزرگ بوده است و در مورد تحلیل های الهیات شناسی هم اغتشاش ایجاد



شده، و این درحالی است که تقدس عملی از حیطة بررسی خارج می ماند. هنگامی که در آنکارا شعر پاور گرهارد تحت عنوان «بر راههای فرمان بده» را برای دانشجویان جوان خود در رشته الهیات در آنکارا به ترکی ترجمه می کردم، تك تك آنان می توانستند آن را همراه من بخوانند یا به صورت يك عبادت آن را همراه با من قرائت کنند. این دقیقاً مطابق آن چیزی است که اسلام می گوید: «خداوند بر راههای فرمان دهد» من کتاب کوچکی، تحت عنوان «خواست توبه به وقوع می پیوندد» منتشر ساخته ام. این کتاب شامل زیباترین مناجاتهای اسلامی است که من ترجمه کرده ام. بسیاری از دوستان من که کاتولیکهای متعصبی هستند از روی این کتاب دعا می خوانند. به نظر من در این سطح امکان پیشرفت بیشتر است، تا این که مرتب در مورد مسائلی مانند تثلیث، صاحب فرزند بودن خداوند و غیره بحث کنیم، مسائلی که برای مسلمانان بیگانه اند و حتی خود مسیحیان هم اغلب در مورد آنها دچار اغتشاش فکر می شوند.

■ برای عرفان اسلامی که نفوذ آن در غرب هر روزه با شدت بیشتری محسوس می شود، چه ارزشی قائل هستید؟

● این امر به هیچ وجه فقط در مورد غرب صادق نیست. تعداد زیادی از مسلمانان هر روز بیش از پیش به هر جریانات عرفانی روی می آورند. این جریان همواره وجود داشته است. اسلام هندی و اسلام پاکستانی بدون وجود عرفان اصلاً قابل تصور نیستند. این عارفان بودند که اسلام را نه با آتش و شمشیر بلکه با عشق به خدا، پیامبران و انسان موعظه می کردند. موشکافیهای جزئی یا قضایی از نظر آنان بیگانه بود. این نقش عرفان و عرفا را باید، بویژه، این روزها با شدت بیشتری اعتلا بخشید. این موضوع که فرقه های صوفی در اروپا می توانند ازدحام چشمگیری را از آن خود سازند، به این امر اشاره دارد که هر روزه انسانهای بیشتری که از مسیحیت یا دنیای مدرن مأیوس شده اند، به اسلام، در شکل صوفیگری، پناه می برند. البته طبیعی است که برخی از این «فرقه ها» غربی واز نظر ماهیت به تدریج کم رنگ شده اند.

■ آیا در این رویکرد به عرفان اسلامی به طور همزمان خطر تعصب مذهبی و ضدیت با روشنگری نهفته نیست؟ آیا ما واقعاً با جستجویی به دنبال معنا سرو کار داریم؟

● من هم می خواستم همین را بگویم. من افرادی را می شناسم که به هیچ وجه مذهبی نبودند، اما بعدها به سمت تجربه رویکرد به اسلام رانده شدند. بی شک می توان از نمونه هایی نام برد که در آنها روحهای جستجوگر زمانی به کاتولیسیم، زمانی دیگر به بودیسم، سپس به اسلام و بعدها به این یا آن جهت گیری عقیدتی روی آورده اند. شما از این جهت حق دارید: جستجو به دنبال تجارت مربوط به عالم غیب، اغلب، غربیترین اشکال را به خود می گیرد.

■ ادامه مهاجرت پیروان اسلام به اروپای غربی چه عواقبی را به بار خواهد آورد؟

● همه چیز به این بستگی دارد که مسلمانان تا چه حد خود را وارد زمینه فرهنگی نمایند. وقتی آلمان را در نظر می گیرم، می بینم واقعاً تعجب آور است که در بسیاری از مشاغل، ترکها به فعالیت مشغول هستند. آنان به هیچ وجه فقط از اقلیت پایین یا متوسط نیستند، بلکه هنرمند، پزشک و نوازنده موسیقی هم در میان آنها وجود دارد.

اگر ظاهراً قضیه فریب دهنده نباشد، باید گفت که این انسانها خود را به خوبی به عضویت جامعه آلمان درآورده اند. اما اگر مسلمانان خود را از دیگران کنار می کشیدند، به ناچار به زندگی در يك منطقه اقلیت نشین مجبور بودند و مشکلاتی ایجاد می شد. پیش از هر چیز این پرسش مطرح است که آیا والدین جوانان مسلمان که اغلب دارای روابطی ساده و بی پیرایه هستند، نمی کوشند، فرزندان خود را از مدرنیسم دور نگه دارند. اما من خوشبین هستم که کار به يك ادغام خواهد انجامید. از سوی دیگر تحصیل کرده ترین ترکها هم خالی از احساسات (خاص خود) برای زندگی میان دو دنیا نیستند.

منبع: ذی ولت

تاریخ نشر: ۲۳ ژانویه ۱۹۹۵

اداره کل مطبوعات خارجی